

اپیدمی خنده (فیلمنامه)

محمد یعقوبی

1. بعد از ظهر. منزل خانواده شایان

[صدای زنگ خانه. لایلا می‌رود در را باز می‌کند.]

پریسا: سلام.

لایلا: سلام.

پریسا: [با خنده] من از فردا نمی‌رم دانش‌گاه.

لایلا: وا! چرا؟

پریسا: آبروم رفت. نمی‌دونم چه‌مه. بی‌اختیار خنده می‌گیره. توی کلاس بی‌اختیار می‌خندیدم. اصلا دست خودم نبود. هر کاری می‌کردم نمی‌تونستم جلوی خندهم رو بگیرم. آبروم جلوی همه‌ی هم‌کلاسی‌هام رفت مامان. [باز هم خنده] نمی‌دونم چه‌مه. لایلا: تو هم مبتلا شدی! رادیو تلویزیون که بارها اعلام کرد. یه ویروسی توی هوای تهران پراکنده شده که باعث می‌شه آدم‌ها بی‌اختیار بخندن.

پریسا: رادیو تلویزیون کی اعلام کرد؟ این که داری می‌گی جدی‌ه مامان؟

لایلا: وا! من تعجب می‌کنم چه‌طور خبر ندارین؟ توی اون دانش‌گاه هیچ‌کس اخبار گوش نمی‌ده؟ رادیو تلویزیون بارها اعلام کرد. گفت یه ویروسی از صبح توی هوای تهران پراکنده شده که باعث می‌شه آدم‌ها بی‌اختیار بخندن.

پریسا: [با عصبانیت] خدایا، این ویروس لعنتی چرا فقط باید یقه من رو بگیره. [بی‌اختیار می‌خندد.]

لایلا: عزیزم، حالا امشب همه‌شون خبر رو از تلویزیون می‌شنون و می‌فهمن تو بی‌تقصیر بودی.

پریسا: من دیگه پام رو توی اون دانش‌گاه نمی‌ذارم. باید بودی و میدیدی چه‌طور تحقیرم کردند. من گریه‌ام گرفت هی گفتم به‌خدا دست خودم نیست که می‌خندم، اما اون‌ها باورشون نمی‌شد. من رو فرستادند اتاق معاون دانش‌کده. اون هم حرفم رو باور نمی‌کرد. گفت فردا باید برم کمیته‌ی انضباطی دانش‌گاه.

لایلا: تا فردا دیگه هم معاون دانش‌کده باخبر شده، هم اعضای کمیته‌ی انضباطی.

پریسا: وای مامان، آبروم رفت. توی خیابون هم مدام خنده می‌گرفت. مردم بهم زل زده بودند. آبروم رفت مامان. از سر کوچه تا در خونه که داشتم می‌اومدم دلم می‌خواست زمین دهن باز کنه برم اون زیر. از سر کوچه تا این‌جا دو بار خندهم گرفت. آبروم رفت.

لایلا: بس کن تو هم. خندیدن که کار بدی نیست عزیزم.

پریسا: [با عصبانیت] من دیگه پام رو از این خونه نمی‌ذارم بیرون. [بی‌اختیار می‌خندد.]

لایلا: عزیزم، تو تنها کسی نیستی که مبتلا به این ویروس شدی. وقتی رادیو تلویزیون اعلام می‌کنه، معنای این‌ه که خیلی‌های دیگه هم مبتلا شدن. فردا که بری توی خیابون بیشتر مردم رو می‌بینی که بی‌اختیار می‌خندن.

پریسا: ولی توی دانش‌کده فقط من بودم که بی‌اختیار می‌خندیدم. تا همه‌ی اون‌ها ازم عذرخواهی نکنن، امکان نداره پام رو بذارم توی اون دانش‌گاه.

2. شب. همان‌جا

[تلویزیون روشن است. جاوید پدر خانواده چند بار کانال را عوض می‌کند. تصویر از مجری تلویزیون]

مجری: در ساعت ده و نیم طبق معمول همه شب اخبار سراسری خواهیم داشت و بعد از اخبار، آخرین برنامه‌ی امشب اولین قسمت از یک سریال پلیسی است به نام: تعقیب. بیننده‌گان عزیز، هم‌اکنون از شما دعوت می‌کنیم بعد از شنیدن چند پیام بازرگانی، به اخبار سراسری امشب گوش بدهید. تا ساعاتی دیگر، شب خوش.

[دیالوگ‌های زیر در پس زمینه پیام‌های بازرگانی شنیده می‌شود. در آغاز صدای آرم پیام‌های بازرگانی در پس‌زمینه]

پارسا: تو از چی ناراحتی پریسا؟ من از خدام بود جای تو بودم.

لایلا: عزیزم غذات رو بخور.

پریسا: اشتها ندارم.

جاوید: [بی‌اختیار می‌خندد.] من هم مبتلا شده‌ام دخترم. ولی اشتها کور نشده.

اپیدمی خنده (فیلمنامه)

محمد یعقوبی

پارسیا: پریسا صورتت رو برگردون طرف من حرف بزن که من هم مبتلا شم.
پریسا: ول کن پارسیا حوصله ندارم. [پدر باز هم می‌خندد.] بابا می‌شه لطفن برای دل‌خوشی من ادا در نیاری؟
جاوید: به‌خدا من هم مبتلا شده‌م. از شاگردهام بهم سرایت کرده. امروز توی کلاس دو تا از دانش‌آموزهام مثل تو مبتلا شده بودند. دقیقن با ادب‌ترین و ساکت‌ترین دانش‌آموزانم. من خیلی خوش‌حال بودم که اون‌ها دارن می‌خندن. اون موقع آره، من ادا درمی‌آوردم، با این‌که هنوز مبتلا نبودم، الکی می‌خندیدم که اون‌ها هم بتونن بدون خجالت بخندن.
پریسا: بابا، می‌شه خواهش کنم یه زنگ بزنی به خونه‌ی معاون دانش‌کده‌مون.
جاوید: زنگ بزنی که چی بگم؟

پارسیا: به‌ش بگو لطفن به اخبار شبکه‌ی دو گوش بده.

لیلا: پدرتون این کار رو نمی‌کنه. شماره تلفنش رو بهم بگو، خودم زنگ می‌زنم حالش رو جا می‌آرم.
جاوید: دخترم، شماره تلفنش رو بگیر خودم باهاش حرف می‌زنم. [بی‌اختیار می‌خندد.]
پریسا: [برمی‌خیزد. گوشی تلفن را برمی‌دارد و شماره می‌گیرد. بی‌اختیار می‌خندد.] بیا بابا، گرفتم.
جاوید: اسمش چی‌ه؟

پریسا: آقای شمس.

لیلا: جاوید، بی‌خود چاکرمنشانه حرف نزنن‌ها.

جاوید: [با لحنی جدی] من باید دو کلمه درست و حسابی با این آقای معاون حرف بزنم. [بی‌اختیار می‌خندد.]
یک مرد: الو.

جاوید: الو، سلام عرض می‌کنم.

مرد: سلام، بفرمایید.

جاوید: ممکنه با جناب آقای شمس حرف بزنم؟

مرد: بفرمایید، خودم هستم.

جاوید: من پدر یکی از دانش‌جوهاتون هستم. خانم پریسا شایان که امروز به‌خاطر خندیدن توسط شما به کمیته‌ی انضباطی معرفی شد.
شمس: بله.

جاوید: [بی‌اختیار می‌خندد.] احتمالان حضرت‌عالی دیگه متوجه شدین علت خنده‌های دخترم چی بوده؟
شمس: انگار یک مشکل خانوادگی‌ه، بله؟

جاوید: انگار حضرت‌عالی خبر ندارین توی این مملکت چه خبره؟
شمس: متوجه منظورتون نمی‌شم.

جاوید: آقا، خوبه گاهی وقت‌ها به اخبار تلویزیون یا رادیو گوش بدین. [بی‌اختیار می‌خندد.] دخترم امروز به‌خاطر بی‌خبری شما از اوضاع مملکت کلی تحقیر شد. خواهش می‌کنم چند دقیقه دیگه به اخبار شبکه‌ی دو گوش بدین.
شمس: من متوجه منظور شما نمی‌شم. من خواب بودم، شما با تلفن‌تون بیدارم کردین که چی؟ به اخبار تلویزیون گوش بدم؟
به هر حال فردا می‌تونید تشریف بیارید دفتر کارم.

جاوید: اگه به اخبار تلویزیون گوش بدین متوجه می‌شین دخترم چرا بی‌اختیار می‌خندید. شما موظفین فردا از پشت تریبون دانش‌کده رسمن از دخترم عذرخواهی بکنید.

شمس: آقا فردا بیایید دفترم. در ضمن دخترتون هم فردا باید خودش رو به کمیته‌ی انضباطی دانش‌گاه معرفی کنه.
شایان: آقا، اگه لازم بشه کاری می‌کنم شما هم ناچار شین خودتون رو به کمیته‌ی انضباطی دانش‌گاه معرفی کنید.
شمس: من الان خسته‌ام و خوابم می‌آد. بیشرتر از این نمی‌تونم با شما حرف بزنم. خداحافظ.
شایان: الو... اه، گوشی رو گذاشت.

[صدای آهنگ آغاز اخبار]

لیلا: دوباره زنگ بزنی، بگو اخبار همین حالا شروع شده. اون باید بفهمه توی مملکت چه خبره.
جاوید: خواب بود لیلا.

لیلا: بیدارش کن. نمی‌تونن زنگ بزنی، من این کار رو بکنم.

اپیدمی خنده (فیلمنامه)

محمد یعقوبی

جاوید: شما همون جایی که نشست، بشین و شر درست نکن.

پارسا: بذارین این دفعه من زنگ بزوم.

[پارسا شماره می‌گیرد.]

پارسا: گوشی رو برنمی‌داره.

جاوید: بندهی خدا خوابه.

لیلا: گوشی رو نذاری‌ها پارسا، بی‌خود کرده خوابه. الان که وقت خواب نیست. باید بیدار باشه به اخبار گوش بده. این قدر

گوشی رو نگاه‌دار که برش داره.

شمس: [خواب‌آلود.] الو؟

پارسا: آقای شمس؟

صدا: بله؟

پارسا: من برادر خانم پریسا شایان هستم.

صدا: آقا، من که به پدرتون گفتم فردا بیایید به دفترم.

پارسا: زنگ زدم که یادآوری کنم همین الان اخبار شبکه‌ی دو تلویزیون رو تماشا کنید. الو... الو... باز هم گوشی رو گذاشت.

جاوید: آدم بی‌تربیت. فردا می‌رم دانش کده حضوری با این آدم حرف می‌زنم. صدای تلویزیون رو زیاد کن دخترم.

[جاوید رو به روی تلویزیون می‌نشیند.]

گوینده اخبار: ... ایران و سوریه که امروز در دمشق برگزار شد دو کشور در زمینه اجرای برخی فعالیت‌های تجاری و

اقتصادی به توافق رسیدند. احداث کارخانه‌ی تولید فولاد به ظرفیت هفتصد هزار تن در سوریه با مدیریت اجرایی طرف

ایرانی و شروع کارهای ساختمانی دو واحد سیلوی صد هزار تنی به صورت مشارکت از جمله‌ی این توافقات است. دو کشور

همچنین موظف شدند در عقد قرارداد و انجام معاملات برای شرکت‌های طرفین تسهیلات و اولویت قائل شوند. ... سازمان

بهداشت طی اصلحی‌ای به عموم شهروندان عزیز تهرانی هشدار داد از بامداد امروز ویروسی در هوای تهران پراکنده بوده

که عوارضی از قبیل گریه یا خنده بی‌اختیار شهروندان عزیز را در پی داشته است. تاکنون هیچ‌گونه خطر جانی ناشی از این

ویروس گزارش نشده است. شایان ذکر است این بیماری مسری است و گرچه هیچ‌گونه خطر جانی در پی ندارد به شهروندان

عزیز توصیه می‌شود جهت پیش‌گیری از ابتلا به این بیماری و عدم سرایت از جانب سایر بیماران از دهان‌بندهای مخصوص

تصفیه هوا استفاده نمایند. هم اکنون به گزارشی که از بیمارستان پارس تهیه شده توجه فرمایید.

گزارش‌گر: با سلام به بینندگان عزیز، ما هم‌اکنون در بیمارستان پارس هستیم و همین‌طور که اطلاع دارید، از صبح امروز

ویروسی در هوای تهران پراکنده‌ست که اشخاص مبتلا به این ویروس بی‌اختیار می‌خندند. ما هم‌اکنون با برخی از این افراد

مبتلا گفت‌وگو کرده‌ایم که به سمع و نظر شما می‌رسد. سلام.

یک زن: سلام.

گزارش‌گر: شما چرا این‌جا هستید؟

زن: به‌نام خدا. من از امروز ظهر، بدون این‌که دست خودم باشه، خنده می‌گیره. حالا اومدم دکتر معاینه کنه، درمان بشم.

گزارش‌گر: ممکنه لطفن برای بینندگان‌مون توضیح بدهید که بیماری شما چی‌ه؟

یک مرد: بسم الله الرحمن الرحيم. من امروز سر کار بودم که دچار این بیماری شدم. ناچار شدم مرخصی بگیرم، چون

صورت خوشی نداشت که در محیط کار بی‌دلیل بخندم. حالا هم که اومدم دکتر...

3. دفتر معاون دانش‌کده. صبح

جاوید: ما والدین خانم پریسا شایان هستیم.

معاون: بله. من بابت دی‌روز خیلی متاسفم. به هر حال ما خبر نداشتیم.

لیلا: ولی شما باید دست‌کم به سابقه‌ی دانش‌جویی که دارید تویب‌خ‌ش می‌کنین توجه بکنید.

معاون: بله درست‌ه. [بی‌اختیار می‌خندد.] عذر می‌خوام. به هر حال من هم مبتلا شدم.

اپیدمی خنده (فیلمنامه)

محمد یعقوبی

جاوید: چرا برای خندیدن تون عذر می‌خواهید آقا؟ مگه خندیدن کار زشتیه. من ترجیح می‌دادم شما به خاطر برخورد نادرست با دخترم عذرخواهی کنید. راستش من این‌جا اومدم که اگر هم مبتلا نشدین، از من به شما سرایت بکنه. معاون: خب، به هر حال من که الان مبتلا هستم.

جاوید: به خاطر رفتار غلط شما، الان دخترمون اصلا میل نداره به دانشگاه بیاد.

معاون: خب، حالا چه خدمتی از من ساخته ست. می‌گید من چه کار کنم؟

لیلا: رسمن از تربیون دانش‌کده از دخترم عذرخواهی کنید.

[معاون می‌خندد.]

معاون: من حاضریم این‌جا فقط در حضور شما و دخترتان، از شما عذرخواهی کنم.

لیلا: آقا، اصلن شما چه جور معاون دانش‌کده‌ای هستید که از اخبار مملکت خودتون خبر ندارید.

معاون: این دیگه به خودم مربوطه خانم که بخوام به اخبار گوش بدم یا نه.

لیلا: اتفاقن به ما هم مربوطه. رفتار غلط شما با دخترم نتیجه‌ی بی‌اطلاعی شما از اخبار مملکت بود.

معاون: من جلسه دارم بنابراین بیش از این وقت ندارم با شما جر و بحث کنم. به هر حال همان‌طور که خدمتتون عرض

کردم، حاضریم فقط در حضور شما و دخترتون، از شما عذرخواهی کنم. به هر حال اشتباهی کردم و خودم هم معترفم.

4. منزل شایان. شب.

[تلویزیون روشن است و آگهی بازرگانی در پس زمینه دیالوگ‌های زیر شنیده می‌شود.]

پارسا: دولت فردا و پس فردا رو تعطیل اعلام کرده. انگار اوضاع خراب‌تر از این حرف‌هاست.

لیلا: ولی راهش که این نیست. امروز توی روزنامه‌ها چندتا کارشناس گفتند ممکنه این ویروس تا مدتها در هوای تهران باقی بمونه. تازه چون مسریه، به شهرهای دیگر هم منتقل می‌شه.

جاوید: من سر در نمی‌آرم آخه خندیدن چه عیبی داره که این‌جور مردم ترسیدن؟ امروز توی خیابون خیلی‌ها رو دیدم که

ماسک زده بودن. یعنی واقعا این مردم از این‌که به اپیدمی خنده مبتلا بشن می‌ترسن؟

[تصویر پایان پیام‌های بازرگانی.]

مادر: دخترم صدای تلویزیون رو زیاد کن، ادامه‌ی برنامه رو گوش بدیم.

[از تلویزیون يك برنامه‌ی زنده درباره ویروس خنده پخش می‌شود.]

مجری تلویزیون: عزیزان ببیننده، همکارانم به من می‌گن برخی از عزیزان شماره‌های دیگر سازمان رو اشغال کردن. من شماره‌های برنامه‌ی ما رو يك بار دیگه اعلام می‌کنم و استدعا می‌کنم فقط به همین دو شماره‌ای که خدمتتون عرض می‌کنم زنگ بزنید. (دو شماره تلفن را می‌گوید). برای بینندهگان عزیزی که همین الان به جمع تماشاگران برنامه‌ی ما پیوستند عرض می‌کنم ما از چند کارشناس دعوت کردیم درباره مهم‌ترین حادثه‌ی این روزهای تهران یعنی ویروس خنده اظهار نظر بکنن و شهروندان عزیز می‌تونن با دو شماره‌ای که عرض کردم تماس بگیرن و پرسش‌ها یا نظرات خودتون رو در این باره مطرح کنن. پارسا: اشغاله بابا.

شایان: همین‌طور بگیر. من باید با این‌ها حرف بزنم.

مجری تلویزیون: بله، يك تماس تلفنی داریم که اگه اجازه بدین به صدای این شهروند عزیز گوش می‌دیم... الو.

يك زن: الو، سلام عرض می‌کنم.

گوینده: سلام، خانم. بفرمایید.

زن: من یکی از مبتلایان به ویروس خنده هستم. می‌خواستم از مسئولان مملکت تشکر کنم که فردا و پس فردا رو تعطیل اعلام کردن، چون در غیر این صورت نمی‌دونستم با چه رویی در محل کارم حاضر بشم. [بی‌اختیار می‌خندد.] عذر می‌خوام. [بار دیگر بی‌اختیار می‌خندد.] خیلی خیلی عذر می‌خوام. خداحافظ شما.

گوینده: بله، صحبت‌های این شهروند عزیز رو شنیدیم.

پارسا: بابا، بیا گرفتیم.

[جاوید به سوی تلفن می‌رود.]

اپیدمی خنده (فیلمنامه)

محمد یعقوبی

شایان: الو، سلام. خسته نباشید. بنده درباره موضوع این برنامه‌ی زنده عرض داشتم. مجری: بله، همکارانم اعلام می‌کنند که یک تلفن دیگه هم داریم. ما آماده هستیم که صحبت‌های این شهروند عزیز رو بشنویم.

[صدای شایان همزمان از تلویزیون هم شنیده می‌شود.]

شایان: الو، سلام عرض می‌کنم. خسته نباشید.

مجری: سلام و متشکرم.

پارسا: [بی‌اختیار می‌خندد. همزمان با دیالوگ‌های پایین پدر] آخ جان! من هم مبتلا شدم. [بی‌اختیار به صدای بلند می‌خندد.]

[لیلا با اشاره‌ی دست از پارسا می‌خواهد ساکت باشد که پدرش بتواند حرف بزند. پارسا جلوی دهان خود را می‌گیرد و به اتاق دیگر می‌دود. چند پلان بین دیالوگ‌های پایین پدر از تنهایی پارسا در اتاق دیگر که روی زمین از خنده غلت می‌زند.] شایان: درباره موضوع بحث شما می‌خواستم خدمت شما عرض کنم من اصلن فکر می‌کنم یک تجدید نظری باید در خصوص موضوع‌گیری خودمون بکنیم. آیا واقعن باید اسم این ماجرا رو ویروس گذاشت؟ آیا واقعن این یک موهبت نیست و ما نباید قدردان باشیم. ما به عینه داریم پیامدهای این به اصطلاح ویروس رو در اجتماع می‌بینیم. همه دارن می‌خندند. خندیدن کار بدی نیست که بخوایم به فکر درمانش باشیم. بنده خودم معلم ادبیات دبیرستان هستم و می‌خوام یک مصرع از شعر جامی رو خدمت شما عرض کنم: خنده آیین خردمندان است. من به عنوان یک شهروند حتا پیش‌نهاد می‌کنم کارشناسان خبره پیدا کنن عناصر موجود در هوا که باعث این ماجرا شده چی‌ه که دولت با ساخت مواد شادی‌زا در مواقع ضروری به طور مصنوعی این مواد رو در هوای شهر پراکنده بکنه. متشکرم. خداحافظ شما.

مجری: بله، حرف‌های این شهروند عزیز رو شنیدیم. آقای محسنی شما مدتی‌ه که ساکت نشست‌اید. خواهش می‌کنم با توجه به این‌که فقط پنج دقیقه به پایان برنامه ما باقی مونده نظر خودتون رو درباره حرف‌هاییکه هم‌اکنون شنیدیم و به‌طور کلی اعلام بفرمایید نظر شما در این باره چی‌ه.

پارسا: [بین دیالوگ‌های بالای مجری خنده‌کنان از اتاق خود بیرون می‌آید.] صحبت‌های بابا تموم شد؟

پریسا: خیلی بی‌مزه‌ای پارسا.

لیلا: ساکت باش ببینم چی می‌گن پسر.

پارسا: اه، تا به ما رسید خندیدن کار بدی شد؟

محسنی: به طور کل ما در وضعیت خاصی به سر می‌بریم و تصمیمی که باید بگیریم نباید تحت تاثیر احساسات باشه. ما در این مورد خاص باید مدبرانه تصمیم بگیریم. شما یک لحظه این اپیدمی رو در ابعاد وسیع‌ش تجسم بکنید. این اپیدمی ممکنه منجر به یک بحران ملی بشه. البته آخرین گزارش‌هایی که به دست بنده رسیده حاکی از این‌ه که از تعداد مبتلایان به این بیماری داره کم می‌شه. اشخاص مبتلا همون‌طور که بی‌دلیل مبتلا شده‌اند، بدون دلیل هم دارند به حالت عادی برمی‌گردن. به هر حال به عقیده بنده دولت تصمیم بسیار درست و به‌جایی گرفت که دو روز تعطیلی اعلام کرد. ما باید...

[در حرف‌های بالای آقای محسنی هر از گاه نمای نزدیک از چهره‌ی پارسا و پریسا و پدر که می‌خندند. هر از گاه جلوی دهان خود را می‌گیرند که بتوانند بشنوند. و چهره‌ی مادر که نمی‌خندد.]

مجری: عذر می‌خوام جناب آقای محسنی اگه اجازه بفرمایید ما به صحبت‌های یکی دیگه از شهروندان عزیز گوش بدهیم و بعد بپردازیم به ادامه‌ی بحث.

یک دختر: الو، سلام. خسته نباشید.

مجری: سلام عرض می‌کنم. بفرمایید.

[در بین دیالوگ‌های پایانی چند نما از مادر که مبتلا شده است و دارد کم کم می‌خندد.]

دختر: من دانش‌آموز هستم و 16 سالمه. [بی‌اختیار می‌خندد.] من هم با صحبت‌های آقای‌ی که چند دقیقه پیش زنگ زدند موافقم. من هم فکر می‌کنم اصلن بد نیست کاری کنیم که این ویروس برای همیشه در هوای تهران پراکنده باشه. [بی‌اختیار می‌خندد.] من هم با پیش‌نهاد اون آقا موافقم که کارشناسان خبره با تلاش برای تشخیص عناصر موجود در هوا که باعث این وضع شده اقدام به ساخت مواد شادی‌زا بکنن که در مواقع ضروری به طور مصنوعی این مواد در هوای شهر پراکنده بشه. من پیامد اپیدمی خنده رو نه تنها در آدم‌های اطرافم بلکه در گیاهان هم دیده‌ام. گل‌های خونه‌ی ما در این چند روز

اپیدمی خنده (فیلمنامه)

محمد یعقوبی

سریع‌تر از همیشه رشد کرده‌اند و تر و تازه شده‌اند. [بی‌اختیار می‌خندند.] امیدوارم مسئولین عزیز فکری برای ابقای این اپیدمی در هوای تهران بکنن و به‌جای از بین بردن این وضعیت به فکر تغییر دیدگاه مردم درباره خندیدن در جمع باشن. من خیلی متأسف شدم از شنیدن حرف‌های خانمی که زنگ زده بود و مدام به‌خاطر خنده‌اش عذرخواهی می‌کرد. من قصد ندارم به‌خاطر خنده‌هام در لابلای حرفم عذرخواهی کنم، چون خندیدن کاری نیست که آدم به‌خاطرش عذرخواهی کنه. متشکرم.

لیلا: [خنده‌کنان] من هم مبتلا شدم.

[نمای پایانی از همه‌ی اعضای خانواده که دارند می‌خندند.]

پایان

all rights reserved

STAGE RIGHTS

According to international law you can't produce a play until you've got the author's permission. So please contact me –yaghoubee@gmail.com